



یکجانبه‌گرایی ایالات متحده آمریکا و تغییر و تحول در حقوق بین‌الملل

ابوذر عمرانی^۱

چکیده

قدرت‌های بزرگ در عرصه نظام بین‌الملل دارای توانمندی‌های زیادی در زمینه‌های مختلف هستند که آنها را در موقعیت ممتازی برای فعالیت در عرصه‌های گوناگون بین‌المللی قرار داده است. حقوق بین‌الملل نیز به عنوان مجموعه قواعد ناظر بر روابط بازیگران بین‌الملل، در دوره‌های مختلف، تحت تأثیر اقدامات و رویه قدرت‌های بزرگ قرار داشته است. در دوره مدرن که دوره زمانی بعد از ۱۹۴۵ را در بر می‌گیرد، قدرت‌های بزرگ، بویژه ایالات متحده آمریکا به عنوان هژمون، در عرصه نظام بین‌الملل، علاوه بر توسعه حقوق بین‌الملل سنتی، در بسیاری از موارد به قواعد حقوقی جدید شکل داده‌اند. علاوه بر همکاری و رقابت قدرت‌های بزرگ، یکجانبه‌گرایی آنها نیز می‌تواند آثار زیادی بر حقوق بین‌الملل داشته باشد. هدف پژوهش حاضر بررسی نتایج و پیامدهایی است که یکجانبه‌گرایی آمریکا بر حقوق بین‌الملل داشته است. بدین لحاظ سؤال این است یکجانبه‌گرایی آمریکا در عرصه روابط بین‌الملل چه تأثیری بر حقوق بین‌الملل داشته است؟ در ادامه این فرضیه مطرح می‌شود که با توجه به ظرفیت و توانایی بالای هژمونی در عرصه روابط بین‌الملل، در حوزه حقوق بین‌المللی نیز عملکرد یکجانبه‌گرایانه این کشور اگرچه می‌تواند در مواردی منجر به ایجاد عرف بین‌المللی شود، ولی در عمل موجبات ضعف و بحران کارکردی این حوزه را فراهم می‌کند. پژوهش حاضر یکجانبه‌گرایی آمریکا در عرصه حقوق بین‌الملل را در سه حوزه ایجاد عرف بین‌المللی، پیامدهای فرامرزی حقوق داخلی و تفسیر قواعد حقوق بین‌المللی توسط این کشور مورد بررسی قرار داده است. روش پژوهش حاضر توصیفی-تحلیلی است و گردآوری اطلاعات به شیوه کتابخانه‌ای صورت گرفته است.

کلیدواژه‌ها: حقوق بین‌الملل مدرن، یکجانبه‌گرایی، ایالات متحده آمریکا، نواقص گرایی

مقدمه

حقوق بین‌الملل در دوره‌های مختلف تاریخی، بویژه بعد از ۱۶۴۸ و انعقاد معاهده وستفالی طی آن حاکمیت ملی دولت‌ها تکوین یافت توسعه زیادی یافته است. به‌طور کلی در دوره‌های مختلف مانند قرون وسطی، دوران جدید و معاصر شاهد رشد و توسعه حقوق بین‌الملل بوده‌ایم. می‌توان از پایان جنگ جهانی دوم و شکل‌گیری سازمان ملل متحد به عنوان نقطه عطفی در تاریخ تحولات حقوق بین‌الملل نام برد، زیرا از آن پس و با شکل‌گیری کمیسیون حقوق بین‌الملل و همچنین نقش‌آفرینی همه کشورهای جهان در کنار بازیگران دیگر مانند سازمان‌های غیردولتی، شاهد رشد روزافزون حقوق بین‌الملل بوده‌ایم که قابل مقایسه با گذشته نیست. بنابراین می‌توان دوره مدرن در حقوق بین‌الملل را بعد از سال ۱۹۴۵ و قبل از آن را دوره کلاسیک نامید. در دوره کلاسیک قدرتهای بزرگ اروپایی روابط بین‌خود و همچنین مدیریت سایر امور جهان را در قالب کنسرت اروپایی تنظیم می‌کردند. در این دوره کشورهای کوچک نمی‌توانستند در عرصه نظام بین‌الملل تأثیرگذار باشند و بازیگران غیردولتی نیز نقش چندانی در این زمینه نداشتند. همکاری قدرتهای بزرگ اروپایی در محدوده قاره سبز و رقابت آنها در خارج از این قاره در قالب توازن قوا با عنصر موازنه‌دهنده هژمونی انگلستان باعث توسعه حقوق بین‌الملل گردید. روند همکاری و رقابت قدرت‌های بزرگ در دوره بعد از جنگ جهانی دوم نیز ادامه یافت، با این تفاوت که در این دوره نظام دو قطبی حاکم گردید و قدرت‌های آمریکا و شوروی مهمترین قدرتهای نظام بین‌الملل گردیدند. در این دوره هژمونی لیبرال به رهبری ایالات متحده آمریکا ایجاد شده و رقابت قدرت‌های بزرگ در قالب دو بلوک شرق و غرب ادامه یافت. بعد از فروپاشی شوروی نیز شاهد یکجانبه‌گرایی بیشتر آمریکا در عرصه نظام بین‌الملل ادامه بوده‌ایم. مسئله مهم این است که ایالات متحده چه با همکاری و چه رقابت با قدرت‌های دیگر، چه در قالب نهادها و رژیمهای بین‌المللی و یا به صورت یکجانبه، نقش مهمی در عرصه روابط بین‌الملل و به تبع آن تحولات حقوق بین‌الملل داشته است. هدف پژوهش حاضر بررسی یکجانبه‌گرایی آمریکا در عرصه نظام بین‌الملل و تأثیرات آن بر حوزه حقوق بین‌الملل و نیز پاسخ به این سؤال است که حقوق بین‌الملل چگونه تحت تأثیر یکجانبه‌گرایی ایالات متحده آمریکا قرار گرفته است؟ با توجه به اینکه آمریکا با موقعیت هژمونی از این توانایی و ظرفیت برخوردار است که بیش از سایر کشورها با عملکرد خود

حقوق بین‌الملل را در حوزه‌های مختلف تحت تأثیر قرار دهد، می‌توان گفت برخی از اقدامات این کشور در حوزه حقوقی می‌تواند به ایجاد رویه و سرانجام به عرف بین‌المللی تبدیل شود. همچنان که عملکرد یکجانبه این کشور در این حوزه می‌تواند به تضعیف مشروعیت عملکردی این کشور و همچنین تضعیف حقوق بین‌الملل منجر شود. پژوهش حاضر قصد دارد با روش توصیفی-تحلیلی اقدامات یکجانبه‌گرایانه ایالات متحده را در سه زمینه ایجاد عرف بین‌المللی، پیامدهای فرامرزی حقوق داخلی و تفسیر قواعد حقوق بین‌المللی توسط این کشور مورد بررسی قرار دهد. داده‌های این پژوهش به شیوه کتابخانه‌ای گردآوری شده است.

نواقح گرای؛ قدرت‌های بزرگ و حقوق بین‌الملل

نواقح‌گرایی از سال ۱۳۷۹ با افکار کنت والتز آغاز شد. وی و همکارانش فرضیات واقع‌گرایی را از منظر فلسفه علم تحلیل می‌کنند. نواقح‌گرایی محصول جنگ سرد است و در واقع انعطاف‌ناپذیری ساختارهای فکری این دوره را بازتاب می‌دهد. واقع‌گرایان کلاسیک فقدان قدرت برتر در صحنه بین‌المللی را ناشی از سرشت قدرت‌طلب انسان می‌دانند، ولی نواقح‌گرایی فقدان قدرت مرکزی را ناشی از منطق آنارشیک سیستم بین‌المللی می‌دانند (وکیل و همکاران، ۱۳۸۹: ۱۴۴). استدلال اصلی نواقح‌گرایی که آن را از رئالیست‌های کلاسیک متفاوت می‌سازد این است که ریشه جنگ و صلح را در ساختار نظام بین‌الملل نهفته می‌داند، و اینکه سرشت انسان‌ها و یا ماهیت دولت‌ها نقشی در این مسئله ندارند. ولی مواردی مانند دولت‌محوری، قدرت‌محوری، یکپارچه و عاقل بودن دولت‌ها در همه نحله‌های واقع‌گرایی مشترک است (دهقانی فیروزآبادی، ۱۳۸۲: ۹۸). والتز معتقد است که برای فهمیدن علل جنگ و صلح باید بر سیستم بین‌کشوری که ساخته شده از یک ساختار و واحدهای متقابل است متمرکز شد، نه سطوح فردی یا ملی (Ozkan & Cem Cetin, 2016: 90).

همکاری در چارچوب نظریه نواقح‌گرایی

از نظر نواقح‌گرایان آنارشی در نظام بین‌الملل دولت‌ها را بر آن می‌دارد تا بدون توجه به میزان ظرفیت‌شان، به وظیفه اصلی خویش یعنی تقویت قدرت نظامی و خودیاری عمل کنند. نواقح‌گرایان همه احتمالات مربوط به همکاری میان دولت‌ها را انکار می‌کنند تا قدرتش را به

حداکثر برسانند. و اگر همکاری صورت پذیرد به دلیل به وجود آوردن صلح نیست، بلکه آنها بیشتر برای کسب منافع خود همکاری می‌کنند (عمویی و حسین‌خانی، ۱۳۹۰: ۱۶۷). واقع‌گرایان نمی‌گویند که همکاری‌های بین‌المللی غیر محتمل یا کم اهمیت هستند، بلکه معتقدند دولت‌ها طبیعتاً زمانی همکاری می‌کنند که منافعشان از این همکاری تأمین شود. به اعتقاد آنها واقعیت‌های سیاسی دولت‌ها را ناگزیر می‌سازد که تعهداتی را بپذیرند و اینکه منافع قدرتمندترین دولت‌ها معنای همکاری را مشخص می‌کند (Dunoff, 2000: 66). باید به این نکته اشاره کرد که همکاری بین‌المللی در وضعیت آنارشیک به تحریک و احتمالاً هدایت کشورهای مسلط و قدرتمند نظام بین‌الملل صورت می‌گیرد؛ همکاری و اتحادی که مصلحتی و غیراصیل است (جوادی ارجمند و قزل، ۱۳۹۶: ۶۱۷).

همچنین از نظر نواقح‌گرایان سازمانهای بین‌المللی به عنوان ابزار سیاستگذاری دولتها تلقی می‌شوند (پوراحمدی و قنبری مزیدی، ۱۳۹۲: ۲۲۹). قدرتهای بزرگ، سازمانهای بین‌المللی را تأسیس می‌کنند و آن سازمان‌ها در خدمت مقاصد و اهداف کشورهای مزبور قرار می‌گیرند (امینیان و صانعیان، ۱۳۹۶: ۱۱). به طور کلی نواقح‌گرایان نهادها و سازمان‌های بین‌المللی را ابزاری در دست قدرتهای بزرگ می‌دانند و معتقدند کارآیی این نهادها بستگی تامی به بهره‌برداری قدرتهای بزرگ از آنها دارد.

شکل‌گیری و گسترش حقوق بین‌الملل از دیدگاه نواقح‌گرایی

به نظر نواقح‌گرایان، قدرتهای بزرگ تأسیس‌کننده رژیمها و نهادهای بین‌الملل هستند (Oshiba, 2015: 3). زیرا این مسئله به سود آنهاست. به این دلیل که طرح‌ها و تدابیر رژیم‌ها استانداردهای مشروعیت را منعکس کرده و به دلیل اعمال قواعد و احکام خود از طریق حقوق بین‌الملل، اقتدار خود را نیز افزایش می‌دهند (اس پیس، ۱۳۸۴: ۱۱۴). در هر صورت طبق نظریه والتز این کشورها هستند که «صحنه آرای می‌کنند» و «نمایشنامه‌ها را به صحنه می‌آورند»، چرا که دولت‌های قدرتمند هستند که قواعد غیررسمی ایجاد می‌کنند و یا با دخالت‌های فعالانه قواعدی را که دیگر برایشان مناسب نیست تغییر می‌دهند (عسگرخانی، ۱۳۸۳: ۸۲). بنابراین قدرتهای بزرگ نقش اساسی در ایجاد و تغییر قواعد و استانداردهای حقوقی دارند. این تشکل و تجمع منافع

قدرت‌های بزرگ است که به صورت هنجارها و قواعد حقوقی تجسم می‌یابد. بنابراین قدرت‌های بزرگ در ایجاد قواعد حقوق بین‌الملل به نوعی اشتراک منافع دارند و با یکدیگر همکاری می‌کنند. حقوق بین‌المللی چیزی بیشتر از منافع دولت‌های قدرتمند به شکل مدون یا نتایج منطقی حل مشکلات از طریق همکاری بین‌المللی نمی‌باشند (Henson, 2005:16). نواقح گرایان یک نوع نظم را متکی بر وجود هژمون می‌دانند. هژمون می‌باید نظمی مبتنی بر قانون و قواعد حقوقی بین‌المللی ایجاد کرده و با شکل دادن به نهادها و رژیم‌های بین‌المللی از میزان خشونت‌ها در سیستم بکاهد (جمشیدی، ۱۳۸۶: ۷۹۵). اگر هژمون خواستار یک رهبری موفقیت‌آمیز است باید رضایت و همکاری دیگر دولت‌ها را نیز مطالبه کرده و به صورت یکجانبه عمل نکند (جلالی، ۱۳۸۸: ۶۲). در این مسیر باید هژمون از ارزش‌ها و ایده‌های مشروع و مهم جامعه بین‌المللی حمایت و تبلیغ کند. هژمون در زمینه‌هایی مانند مبارزه با تروریسم، سلاح‌های کشتار جمعی، گسترش حقوق بشر، توسعه دموکراسی، مداخلات بشردوستانه و دفاع از آزادی‌های گوناگون فعالیت زیادی دارد و از ابزارهای سخت و نرم خود مانند اقتناع، پاداش و زور یا تهدید به زور برای پیشبرد این هنجارها استفاده می‌کند (مشیرزاده و جعفری، ۱۳۹۰: ۵۴). ولی واقع‌گرایان معتقدند قدرتهای بزرگ از حقوق بین‌الملل به عنوان یک ابزار برای تحمیل اراده خود بر کشورهای ضعیفتر استفاده کرده (ملک‌محمدی، ۱۳۸۰: ۱۶۳)، و بویژه دولت هژمون این توانایی را دارد که از حقوق بین‌الملل در راستای منافع خود بهره‌برد و آنجا که به زیان منافعش باشد از آن طفره رود و آن را نادیده انگارد. دولت هژمون قدرت شکل‌دهی به قوانین بازی بین‌المللی را بر طبق ارزش‌ها و منافع خود دارد.

مسئله این است که هژمون برای همراه کردن سایر کشورها با خود نیاز به ابزاری به نام حقوق بین‌الملل دارند که مشروعیت بخش اقدامات اوست. بنابراین هژمون منافع و اهداف خود را در لفافه و پوشش حقوق بین‌الملل قرار می‌دهد و به اعتبار قواعد حقوقی، با هزینه کمتر و مشروعیت بیشتری، سایر کشورها را با خود همراه می‌کند (Krisch, 2005: 379). در هر صورت حقوق بین‌الملل قدرتهای بزرگ را در موارد بسیاری محدود می‌کند و آنها را در سر دو راهی اطاعت یا بی‌توجهی قرار می‌دهد. حمایت از قانون و اقدام یکجانبه معادله‌ای است که قدرتهای بزرگ و هژمون باید آن را مدیریت کنند. اگر این کشورها به صورت یک‌جانبه عمل کنند، نظام حقوقی بین‌المللی را تضعیف می‌کنند. با این حال، به ویژه تأکید بر روی هژمون است که اگر نظامی را که

می‌خواهد حفظ و رهبری کند تضعیف نماید، نمی‌تواند هژمون بماند. مسئله‌ای که باید به آن توجه داشت این است که تنش بین منافع شخصی و مسئولیت بین‌المللی پدیده‌ای به نام «پارادوکس هژمونی» ایجاد می‌کند (Pickering, 2014: 4). در اکثر موارد عملکرد یکجانبه‌گرایی هژمون مورد پذیرش سایر کشورها قرار نمی‌گیرد. در هر صورت باید توجه داشت اکثر قدرتهای بزرگ، عوامل و نیروهای فعال در پس ایجاد حقوق بین‌الملل می‌باشند و از حقوق بین‌الملل برای تثبیت و بهبود موقعیت‌شان حداکثر استفاده را کرده‌اند. هدف ایالات متحده نیز به عنوان هژمون بهره‌برداری از حقوق بین‌الملل در راستای مدیریت جهان و همچنین پیشبرد منافع خودش است. بنابراین در بسیاری از موارد این کشور حامی و پشتیبان حقوق بین‌الملل است و در مواردی نیز که حقوق بین‌الملل در راستای منافع این کشور نیست از آن کناره گرفته و یا به نوعی آن را توجیه حقوقی می‌کند تا مورد پذیرش واقع شود. در ادامه به برخی از این موارد می‌پردازیم.

تأثیر یکجانبه‌گرایی ایالات متحده آمریکا بر حقوق بین‌الملل

ایالات متحده آمریکا به عنوان هژمون، این ظرفیت و قدرت را دارد که در راستای منافع خود یکجانبه‌گرایی پیشه کند و بر خلاف رویه معمول حقوقی، اقداماتی خاص بر مبنای ارزش‌های خود انجام دهد. بر این مبنای خاص گرای (استثنا‌گرایی) حقوقی در روند آمریکایی‌سازی حقوق بین‌الملل که با هدف چیره‌سازی خصلت‌ها و هنجارهای برگرفته از نظام حقوقی داخلی ایالات متحده بر نظام حقوق بین‌المللی است، در برابر عام‌گرایی حقوقی قرار می‌گیرد، بدین معنا که دولت یا موجودیت تابع حقوق بین‌الملل به دنبال اجرای ارزشها و هنجارهای خاص خود است، هرچند مغایر قواعد عام حقوق بین‌الملل باشد. در این راستا ممکن است یک تابع حقوق بین‌الملل (و در این فرض دولت ایالات متحده) قاعده یا مجموعه‌ای از قواعد حقوقی بین‌المللی را که نسبت به همه تابعان حقوق بین‌الملل لازم‌الاجراست، نسبت به خود مستثنا سازد، یا به جای التزام و پذیرش هنجارهای بین‌المللی، درصدد پدیداری هنجارهای منطبق با ارزشها و منافع خود باشد و آنها را در قالب‌های رسمی قرار دهد (زمانی و برلیان، ۱۳۹۹: ۹۶). یکجانبه‌گرایی در سیاست خارجی آمریکا، بخصوص در دوره‌هایی که جمهوری خواهان روی کار بوده‌اند، بارها نمود داشته است.

تأثیر یکجانبه‌گرایی آمریکا بر شکلگیری عرف بین‌الملل

در سیستم بین‌المللی، کشورها منافع خود را ممکن است بر حسب قدرت، تصورات، پرستیژ، امنیت، مزایای اقتصادی و یا فاکتورهای دیگری ببینند. البته قوانین عرفی با شدت‌های مختلف تمام این منافع را در خود بازتاب می‌دهد، در نتیجه قوانین عرفی حقوق بین‌الملل تعریفی محافظه‌کارانه و بسیار دقیقی از اراده سیاسی کشورهاست و باید عامل مناسبی برای بررسی و فهم رفتار سیاسی تلقی شود. حقوق بین‌الملل عرفی هم منبع قدرت و هم اثر و نتیجه قدرت است (Simpson, 2000: 452). حقوق بین‌الملل عرفی بستگی به رضایت صریح یا ضمنی دولتها دارد. بدین ترتیب، از نظر تئوری اگر یک کشور تمایل نداشته باشد به یک قاعده جدید عرفی ملزم شود باید اعتراض و اعلام مخالفت کند. این اعتراض باید به صورت مکرر تکرار شود (Baker, 2010: 176).

با توجه به افزایش قابل توجه تعداد کشورهای در حال توسعه پس از جنگ دوم جهانی و اولویت بخشیدن به رویکرد عهدنامه‌ای، حصول توافق و کسب رضایت دولت‌ها به جهت تساوی آراء دولت‌ها و اختلاف منافع آنها امری دشوار می‌نماید. قدرتهای بزرگ که در سده‌های پیشین می‌توانستند قواعد حقوق بین‌الملل را بر اساس عرف بین‌المللی - که همانا رویه و عملکرد آنها بود - پی‌ریزی نمایند، لیکن در دهه‌های اخیر می‌بایستی در چارچوب کنفرانس‌های بین‌المللی و هم‌عرض با سایر دولت‌ها (عموماً مستعمرات پیشین) به مذاکرات طولانی بنشینند به نحوی که لزوماً متضمن منافع آنها نباشد (مانند رأی منفی ایالات متحده به کنوانسیون ۱۹۸۲ راجع به حقوق دریاهای و یا امضاء و سپس پس گرفتن امضاء ایالات متحده در مورد اساسنامه دیوان کیفری بین‌المللی در ۲۰۰۲). لذا رویکرد قدرت‌های بزرگ در هدایت حقوق بین‌الملل دستخوش تغییر گشته و شیوه جدیدی از قانونگذاری بین‌المللی ابداع شده که لزوماً رضایت صریح و تشریفاتی کلیه دولت‌ها را در بر نداشته باشد. این رویکرد که به گونه‌ای بازگشت به رویکرد قرون گذشته است، در دو قالب «عرف آئی» و «حقوق نرم» جلوه‌گر شده است. به عبارت دیگر، دولت‌های بزرگ تمایل دارند تا قالب‌های رسمی توافق‌های بین‌المللی را درهم شکنند و در قالب‌های جدید غیررسمی مانند عرف، هنجارها و استانداردهای حقوق نرم مقررات حقوق بین‌الملل را شکل گیرند (موسی‌زاده، ۱۳۹۵: ۲۶۶). بنابراین هژمون با انجام اقداماتی حتی خلاف معمول و خلاف رویه‌های جاری می‌تواند از خود رویه‌ای به جای بگذارد که در گذر زمان و البته با پذیرش و یا

سکوت ضمنی سایر دولت‌ها به عرف بین‌المللی تبدیل شود. در ذیل به مواردی از این قبیل اشاره می‌شود.

یکجانبه‌گرایی ایالات متحده در مبحث دفاع پیش‌دستانه

واقع‌گرایان معتقدند هرگاه دولت‌های قدرتمند با مانعی روبه‌رو شوند، منافع خود را درون قالب‌های حقوقی ریخته و به آنها شکل می‌دهند و آن را تحمیل می‌کنند. شواهد نشان می‌دهد قدرت‌های بزرگ، بویژه آمریکا، اگر محدودیتی برای استفاده از زور در راستای دستیابی به منافع اقتصادی و سیاسی‌شان ایجاد شود، این محدودیت‌ها را از بین می‌برند. این یک نگاه واقع‌گرایانه به قدرت است. بنابراین، در مواردی که قانون محدودیت‌هایی را پیش‌بینی کرده است، قدرت‌های بزرگ روش‌هایی برای کنار زدن محدودیت‌ها می‌یابند. همانطور که ایالات متحده آمریکا قانون منع استفاده از زور را برچید و به دکتین دفاع پیش‌دستانه رسید که تقریباً بدون محدودیت مجوز استفاده از زور را به آن می‌دهد (Sornarajah, 2006: 47).

رشد پدیده تروریسم در سال‌های اخیر و مطرح شدن آن به عنوان یک تهدید بین‌المللی، حوزه‌های گوناگون و ساز و کارهای مختلف بین‌المللی را درگیر خود ساخته است. از جمله این موارد، می‌توان به حقوق بین‌الملل اشاره کرد. برای اغلب نظریه‌پردازان حقوق بین‌الملل این سؤال مطرح است که آیا حقوق بین‌الملل می‌تواند نقش فعال و عملی را در جهان به شدت امنیتی شده کنونی ایفا کند یا خیر؟ ضمن آنکه روند تحولی ایجاد مکانیسم‌ها و سازوکارهای لازم برای تعریف، تبیین، تعیین حدود و مقابله با تروریسم بین‌المللی در حقوق بین‌الملل حرکت نسبتاً کندی را نسبت به سایر حوزه‌ها دنبال کرده است. شاید یکی از دلایل امر، ممنوعیت استفاده از زور بر اساس بند ۴ ماده ۲ منشور ملل متحد باشد که در آن هرگونه استفاده از زور در روابط بین‌الملل را ممنوع کرده، مگر بر اساس ترتیبات مشخص شده در فصل هفتم منشور باشد. این در حالی است که برخورد با پدیده تروریسم به دلیل ماهیت این پدیده، به ویژه غیردولتی بودن آن، نیازمند افزایش اختیارات امنیتی دولت‌ها، و ایجاد سازوکارهای دفاعی-امنیتی فراتر از آن چیزی است که ماده ۵۱ در اختیار آنان قرار می‌دهد.^۱ در حقیقت اصل ممنوعیت کاربرد زور در روابط بین‌الملل به

۱. وجود تروریسم به عنوان تهدیدی علیه امنیت و منافع ملی باعث شده است تا دولت‌ها مقررات بین‌المللی را مورد تفسیر موسع قرار دهند. از جمله این موارد می‌توان به تفسیر موسع از ماده ۵۱ منشور ملل متحد اشاره کرد که در سند استراتژی امنیت ملی آمریکا در سال ۲۰۰۲ به عنوان مبنای استراتژی اقدام پیش‌دستانه و حمله پیشگیرانه قرار گرفت.

عنوان اصلی که بسیاری از اندیشمندان روابط بین‌المللی از آن به عنوان «هنجار و قاعده اصلی حقوق بین‌الملل در قرن ۲۱» یاد می‌کنند، دستخوش تردید شده است (خبیری و دربندی، ۱۳۹۰: ۱۵۲). البته باید به ماده ۱۰۳ منشور ملل متحد نیز توجه کرد که حاوی اعلام اولویت تعهدات ناشی از منشور بر تعهدات دول عضو به موجب موافقتنامه بین‌المللی دیگری است (عزیزی، ۱۳۹۲: ۹۷). که این ماده بارها از جانب آمریکا نقض شده است.

تروریسم از جمله مواردی است که باعث شده است ایالات متحده در عرصه روابط بین‌الملل یکجانبه‌گرایی پیشه کند. بویژه حملات ۱۱ سپتامبر تروریست‌ها به برج‌های دوقلو در آمریکا، باعث تشدید این روند شده است. بعد از حادثه ۱۱ سپتامبر، شورای امنیت بر اساس قطعنامه ۱۳۶۸ در سال ۲۰۰۱ تروریسم بین‌المللی را فارغ از شدت و آثار آن عامل تهدید کننده صلح و امنیت جهانی شناخت و متعاقباً گامی فراتر برداشت و در قطعنامه ۱۵۳۰ در سال ۲۰۰۴ تروریسم داخلی یعنی انفجارهای مادرید اسپانیا را نیز مورد توجه قرار داد. علاوه بر این شورای امنیت در ۲۸ سپتامبر ۲۰۰۱ طی قطعنامه ۱۳۷۳ با انحراف از قطعنامه‌های قبلی خود از یک سو به وضع قواعدی عام، کلی و بدون محدودیت زمانی و مکانی در مبارزه با تروریسم مبادرت ورزید و دولت‌ها را مکلف نمود که از هیچ اقدامی جهت جلوگیری و مقابله با اقدامات تروریستی دریغ ننمایند و از سویی دیگر، کمیته ضد تروریسم متشکل از ۱۵ عضو شورای امنیت را برای نظارت بر قطعنامه ۱۳۷۳ توسط تمام دولت‌ها و نه صرفاً اعضای ملل متحد، بنیاد نهاد (زمانی، ۱۳۸۵: ۴۲). از جمله نکاتی که در قطعنامه‌های سازمان ملل مخصوصاً قطعنامه ۱۳۷۳ گنجانده شده است، تأکید بر «حق ذاتی دفاع مشروع فردی و جمعی» است که ابتکاری تازه و در راستای تأیید توسل به زور بر ضد عاملان اقدامات تروریستی یا حامیان آنها به عنوان نوعی «دفاع مشروع» می‌باشد. این امر به راحتی زمینه را برای کشورهایی که اقدام پیشگیرانه را به عنوان یک استراتژی در دستور کار خود قرار داده و مبنای این استراتژی را نیز بر اساس تفسیر موسع از ماده ۵۱ منشور و اصل دفاع مشروع قرار می‌دهند، فراهم می‌سازد.

با وجود این، برداشت و عملکرد ایالات متحده نسبت به این مقوله متفاوت و چالش برانگیز بوده است. در واقع با نگاهی به رویه دولت مذکور، می‌توان اذعان داشت که ایالات متحده قائل به شناسایی استثنائاتی علاوه بر آنچه در حقوق بین‌الملل موجود است، می‌باشد، نظیر مداخله

بشردوستانه و جنگ با تروریسم؛ افزون بر این، خوانش آمریکایی ماده (۵۱) منشور ملل متحد نیز تصورات و مفاهیمی جدید را از این ماده مطرح می‌سازد که مفهوم دفاع مشروع را گسترده و دیگر انواع دفاع با صور پیشگیرانه و پیشدستانه نیز در قالب حق ذاتی دفاع مشروع ذیل ماده (۵۱) قابل توجیه دانسته‌اند. طبق ماده (۵۱) منشور ملل متحد شرایط تجویز دفاع مشروع چهار شرط اساسی است: الف) حمله مسلحانه محقق شده باشد؛ ب) واکنش در برابر کسی باشد که به حمله مسلحانه مبادرت ورزیده است، ج) هدف این واکنش جلوگیری از حملات آتی باشد، د) این واکنش برای رفع تهدید ضروری و با اوضاع و احوال تناسب داشته باشد (نژندی منش، ۱۳۸۶: ۹۱).

ایالات متحده در خصوص ماده (۵۱) منشور و حق ذاتی دفاع مشروع قائل به نوعی استثناگرایی برای خود می‌باشد. رویکرد استثناگرایی در زمینه توسل به زور و بخصوص دفاع مشروع، در نگاه پیشنهاددهندگان طرح تهاجم به عراق به وضوح دیده می‌شود. موضعی که از جانب سایر کشورها اتخاذ شد مبنی بر اینکه هرگونه تهاجم به خاک عراق بدون مجوز شورای امنیت عمل تجاوزکارانه می‌باشد، از جانب دولت بوش بی‌پاسخ ماند (زمانی و برلیان، ۱۳۹۹: ۱۰۴). همچنین ایالات متحده آمریکا مطابق با قواعد بین‌المللی می‌بایست اختلافات موجود را به دیوان بین‌المللی دادگستری ارجاع می‌داد. مطابق با ماده ۳۸ دیوان بین‌المللی دادگستری، دیوان بین‌المللی دادگستری مأموریت دارد اختلافاتی را که به آن رجوع می‌شود بر طبق حقوق بین‌الملل حل و فصل نماید. دیوان اختلاف را بر اساس، الف- عهدنامه‌های بین‌المللی اعم از عمومی و خصوصی که به موجب آن قواعدی معین شده است که طرفین اختلاف آن قواعد را به رسمیت شناخته‌اند؛ ب- عرف بین‌المللی به عنوان رویه‌ای کلی که به صورت قانون پذیرفته شده است؛ ج- اصول عمومی حقوقی که مقبول ملل متمدن است و د- با رعایت حکم ماده ۵۹ تصمیمات قضایی و عقاید برجسته‌ترین مبلغین ملل مختلف به منزله وسایل فرعی برای تعیین قواعد حقوقی، اختلافات را حل و فصل می‌نماید. در این ماده یافتن قواعد حقوق بین‌الملل در هر مورد از میان قواعد حقوق بین‌الملل به قضات و محاکم بین‌المللی سپرده می‌شود (امیریان و دیگران، ۱۴۰۰: ۲۳۳).

ایالات متحده با خطاب کردن آنچه در ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ رخ داده است تحت عنوان «عمل جنگی»، عملاً تفاسیر موسعی از دفاع مشروع ارائه کرد. مجلس و سنای آمریکا با تصویب قانونی در ۱۵ سپتامبر ۲۰۰۱، اجازه استفاده از زور را به نیروهای مسلح آمریکا بر علیه مسببین حادثه ۱۱

سپتامبر را به رئیس جمهور داده و در توجیه امر، استناد به اصل دفاع مشروع شده است (خبیری و دربندی، ۱۳۹۰: ۱۶۸). عدم تعریف صریح از تروریسم که دارای اجماع بین‌المللی باشد، نیز دست کشورهایمانند آمریکا را برای مبادرت به اقدام پیشگیرانه علیه هر عضوی از نظام بین‌الملل را باز می‌گذارد (خبیری و دربندی، ۱۳۹۰: ۱۷۰).

اقدامات جرج بوش تحت عنوان دفاع پیش‌دستانه تا آنجایی پیش رفت که هم‌اکنون این اقدام در قوانین بین‌المللی به رسمیت شناخته شده است. در واقع، مبنای حقوقی دفاع پیش‌دستانه به بیانیه ۱۸۷۳ دانیل وبستر در موضوع حادثه «کشتی کارولین» بر می‌گردد: «دفاع از خود تنها هنگامی قابل توجیه است که ضرورت اقدام فوری و قاطع وجود داشته باشد و هیچ چاره دیگری یا فرصتی برای تصمیم‌گیری باقی نمانده باشد». امری که اسرائیل نیز در حمله ناکهانی به نیروگاه هسته‌ای عراق (اوسیراک) در ۷ ژوئن ۱۹۸۱ آن را در راستای دفاع پیش‌دستانه مطمح نظر قرار داد. در موارد مشابه نیز می‌توان گفت یکی از مهمترین تلاش‌های آمریکا برای ورود و اقدام نظامی علیه سوریه، تلاش برای یکسان‌انگاشتن شرایط سوریه با کوزوو در سال ۱۹۹۹ بود. بر همین اساس، حقوقدانان دولت آمریکا درصدد بودند تا با طرح دکترین «حمله بشردوستانه پیشگیرانه» بدعت جدیدی در حقوق بین‌الملل پایه‌گذاری کرده و آن را پایه حقوقی اقدام نظامی علیه سوریه قرار دهند (رضائی، ۱۳۹۵: ۱۰).

در هر صورت طرح استراتژی حمله پیش‌دستانه در راستای دفاع مشروع باعث شد تا آمریکا به بهانه مبارزه با تروریسم به کشورهای نظیر افغانستان و عراق حمله نظامی انجام دهد (رضائی، ۱۳۹۵: ۱۲). ولی مسئله‌ای که در این راستا باید مورد ارزیابی قرار گیرد مسئله رشد و توسعه حقوق بین‌الملل است. سؤالی که می‌توان مطرح کرد این است که این بدعت‌ها چه تأثیری بر حقوق بین‌الملل دارد؟ آیا باعث رشد و توسعه قواعد حقوق بین‌الملل می‌شود یا برعکس؟ به عنوان مثال حمله آمریکا به عراق و افغانستان که بر مبنای نظریه دفاع پیش‌دستانه صورت گرفت چه تبعاتی برای حقوق بین‌الملل داشته است؟ جدای از مباحثی که در مورد دلایل این حملات و نیات و اهداف آمریکا مطرح می‌شود باید گفت حداقل در این دو کشور شاهد ایجاد دولت‌های قانونی و سرنگونی دولت‌های استبدادی بودیم که به صورت گسترده‌ای به نقض حقوق بشر و حقوق اقلیت‌ها در داخل می‌پرداختند و در سطح وسیعی قواعد حقوق بین‌الملل را نقض می‌کردند. به

عنوان مثال رژیم صدام بارها با نقض کنوانسیون منع به کارگیری تسلیحات شیمیایی، از این تسلیحات بر ضد شهروندان خود استفاده می‌کرد. همچنین با تجاوز به کشورهای همسایه قوانین بین‌المللی در مورد احترام به مرزهای بین‌المللی و حاکمیت کشورها را نادیده گرفته بود. بنابراین با سرنگونی رژیم‌هایی که ناقض حقوق بین‌الملل بوده‌اند، شاهد روی کار آمدن دولت‌های قانونی هستیم که با آرای عمومی به قدرت می‌رسند و متعهد به رعایت قواعد بین‌المللی هستند.

آمریکا در جهت تداوم، تثبیت و تقویت هژمونی خود بر این اعتقاد است که تنها در بستر ترویج دموکراسی به عنوان یک ارزش غربی، مبارزه با تروریسم وجود دارد. ترویج دموکراسی به لحاظ شکل دادن به معیارهای قضائتی ارزشی همسو، فضای رشد و نمو افراط‌گرایی و تروریسم را محدود خواهد کرد (دهشیار، ۱۳۸۴: ۲۳). در این رابطه لیبرال‌ها بر این باورند که عامل اصلی تبعیت از حقوق بین‌الملل را می‌توان در ساختار داخلی کشورها جستجو کرد. بر مبنای این دیدگاه تبعیت دولت‌ها بسته به این است که آیا دولت مزبور یک دولت لیبرال است؟ آیا دولت شکل انتخابی دارد؟ رعایت حقوق سیاسی و مدنی را تضمین می‌کند و سیستم قضایی اش متعهد به حاکمیت قانون است؟ موضع این تئوری‌ها این است که لیبرال دموکراسی‌ها تمایل بیشتری به اجرای قانون دارند (ایزدی، ۱۳۹۴: ۵۰۱). بنابراین می‌توان گفت حمله پیش‌دستانه به دو کشور عراق و افغانستان به لحاظ تبعات حقوق بین‌المللی، از زاویه‌ای که مطرح شد دارای پیامدهای مثبتی بوده است. ولی از جهت عمومی از آنجا که ممکن است هر کشوری بنا به تفسیر و توجیه خود این اقدامات را انجام دهد، ضمن تضعیف قواعد عمومی بین‌المللی، هرج و مرج و بی‌نظمی شکل گرفته و ناامنی گسترش می‌یابد.

یکجانبه‌گرایی ایالات متحده در مبحث استفاده از هواپیمای بدون سرنشین

آنچه در حقوق بین‌الملل جریان دارد این است که هر دولتی از حاکمیت کامل و انحصاری بر قلمرو هوایی خود برخوردار است و هیچ‌گونه حق عبور بی‌ضرری برای هواپیماهای خارجی در این مناطق وجود ندارد. در نتیجه غیر از شرایط اضطراری، هرگونه ورود به حوزه هوایی ملی توسط هواپیماهای خارجی منوط به رضایت دولت حاکم است که به صورت یکجانبه و یا همانطوری که جهت پروازهای تجاری بیشتر معمول است، به صورت معاهدات دوجانبه و با قید عمل متقابل اعطا می‌شود. برای ورود و عبور هواپیماهای نظامی یا سایر هواپیماهای دولتی معمولاً

اخذ اجازه ویژه ضروری است. به علاوه از هواپیماهای خارجی خواسته می‌شود که فقط از مسیرهای (کریدورهای) هوایی مشخص حرکت کنند و طبق قوانین داخلی برخی دولت‌ها، هواپیماهای خارجی دولتی باید از مقامات مسئول هوایی نیز کسب اجازه کنند (بلدسو و بوسچک، ۱۳۷۵: ۲۳۵-۲۳۴).

ماده ۸ کنوانسیون ۱۹۴۴ شیکاگو نیز مقرر می‌دارد: «هیچ هواپیمای بدون خلبانی نمی‌تواند بدون کسب مجوز از یک دولت متعاقد کنوانسیون بر فراز قلمرو آن به پرواز درآید و می‌بایست که این پرواز با رعایت شرایط مندرج در آن مجوز صورت گیرد» (طلائی و زرنگار، ۱۳۹۶: ۴۳). بنابراین قوانین بین‌المللی اجازه استفاده از هواپیماهای بدون سرنشین بر فراز قلمرو یک کشور را نمی‌دهد. ولی این عمل توسط آمریکایی‌ها به کرات در کشورهای مختلف انجام شده است. تا جایی که با توجیهاتی که ارائه کرده‌اند این مسئله به صورت یک عرف بین‌المللی نمود پیدا کرده است.

ساخت هواپیماهای بدون سرنشین و توسعه آن در دهه‌های اخیر چالش‌های حقوقی را در چارچوب استفاده از آنها در ورای مرزهای ملی به ویژه برای اهداف نظامی به وجود آورده است. پس از حادثه ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱، از هواپیماهای بدون سرنشین به عنوان ابزاری برای کشتار هدفمند مظلومان در جریان عملیات موسوم به «جنگ با تروریسم» استفاده شد و این کاربرد تا زمان حاضر ادامه یافته است. این در حالی است که این هواپیماها حتی در خارج از میدان‌های نبرد و مخاصمات مسلحانه نیز به کار گرفته می‌شوند. این تغییر کاربری هواپیماهای بدون سرنشین تهدید بزرگی نسبت به اصل عدم توسل به زور و همچنین احترام به قواعد حقوق بشر و حقوق بین‌المللی بشردوستانه محسوب می‌شود. بر مبنای قواعد پذیرفته شده حقوق بین‌الملل، استفاده‌های مختلف از هواپیماهای بدون سرنشین چه در زمان صلح و چه زمان جنگ تابع محدودیت‌ها و قواعدی است. هواپیماهای بدون سرنشین اولین بار در مقیاس چشمگیر به منظور انجام عملیات‌های نظارت و شناسایی در مخاصمات مسلحانه، توسط آمریکا در جنگ ویتنام در دهه ۱۹۶۰ میلادی به کار گرفته شد. همچنین در دهه ۱۹۹۰ در بوسنی و هرزگوین و کوزوو و در قرن حاضر در جنگ‌های افغانستان (۲۰۰۱) و عراق (۲۰۰۳) به کار گرفته شد. اخیراً نیز آمریکا در عراق در جریان مبارزه علیه گروه داعش از هواپیماهای بدون سرنشین استفاده کرده است. در مورد استفاده آمریکا از پهباد در جدیدترین مورد آن که حالت جاسوسی داشت، می‌توان به سرنگونی پهباد آمریکایی در

۳۰ خرداد ۱۳۹۸ اشاره کرد که توسط پدافند هوایی سپاه پاسداران انقلاب اسلامی انجام شد. این واقعه در زمان صلح صورت گرفته و پهباد آمریکایی تمامیت سرزمینی ایران را نقض کرده بود. همچنین در موردی دیگر پس از حمله پهباد آمریکایی در سرزمین عراق که به شهادت سردار قاسم سلیمانی و ۹ تن از همراهان ایشان انجامید، عراق ورود بدون مجوز قانونی پهباد از سوی آمریکا به محدوده سرزمینی کشور خود را نقض بند ۷ از ماده ۲ منشور سازمان ملل متحد که ریشه در حقوق بین‌الملل عرفی دارد دانست و تصریح کرد که این حمله، نقض تمامیت سرزمینی عراق تلقی می‌شود (قاسمی و ستایش‌پور، ۱۳۹۹: ۹۴-۹۳).

در جنگ افغانستان جورج بوش پسر، رئیس‌جمهور وقت آمریکا، با کسب مجوز کنگره آمریکا مبنی بر تجویز استفاده از نیروی نظامی علیه عملکرد بین‌المللی تروریسم، از پهپادها علیه القاعده و طالبان استفاده کرد (Ryan, 2010: 101). جرج بوش بعد از حمله به افغانستان در جنگ عراق و در تلاش برای براندازی رژیم صدام به این روش ادامه داد. دامنه این اقدامات به کشورهای پاکستان، یمن و سومالی، سوریه و کشورهای دیگر نیز تسری یافته است. این در حالی است که در بسیاری از موارد هیچ مخاصمه مسلحانه‌ای بین این کشورها و آمریکا وجود نداشته است. مسأله بعدی این است که هرگونه استفاده از هواپیماهای بدون سرنشین بر فراز قلمرو دیگر دولت‌ها تابع اصل حاکمیت سرزمینی است (طلائی و زرنگار، ۱۳۹۶: ۳۷). همچنین باید گفت بر اساس ماده ۵۱ منشور ملل متحد مشروعیت استفاده از زور در مقام دفاع مشروع از شواهد و قرائن قطعی دال بر وقوع یک حمله مسلحانه ناشی می‌شود. بنابراین صرف وجود شواهدی مبنی بر توطئه و طرح‌ریزی احتمالی یک حمله کافی نخواهد بود. بنابراین شاید بتوان گفت واکنش نظامی صورت گرفته در پی حملات ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ مجاز تلقی می‌شود، اما تداوم این جنگ تا زمان حاضر در افغانستان بر این اساس مورد حمایت نیست.

جرج بوش در این باره مدعی بود در شرایطی که حوادث مهیب ناگهانی ناشی از حمله تروریستی (به خصوص سلاح‌های تخریب و کشتار جمعی) بتواند موجب خساراتی شود، منتظر ماندن برای یک تفسیر دقیق از مفهوم حمله مسلحانه قابل قبول نخواهد بود (Valun, 2011: 10). در راستای دکترین بوش، کنت اندرسون^۱ معتقد است که آمریکا می‌تواند برنامه هواپیماهای بدون

1. Kent Anderson

سرنشین خود را با استناد به حق گسترده تر دفاع مشروع پیشگیرانه یا پیشدستانه اجرا کند که شامل حق تبعی و فرعی دفاع از خود در برابر تهدیدهای ادامه دار است. این رویکرد دولت آمریکا ناشی از تفسیر موسع ماده ۵۱ منشور، منجر به شکل گیری و اجرای تئوری دفاع پیشدستانه شده است (طلائی و زرنگار، ۱۳۹۶: ۵۰).

بر این اساس تولید هواپیماهای بدون سرنشین طی سال‌های اخیر به شدت رو به افزایش بوده است. در حال حاضر بیش از ۵۰ کشور جهان از جمله چین، برزیل، روسیه، ترکیه، هند، پاکستان و ایران از تکنولوژی هواپیماهای بدون سرنشین برخوردار شده‌اند (طلائی و زرنگار، ۱۳۹۶: ۴۰). بنابراین استفاده از این هواپیماهای بدون سرنشین نیز به یک امر متداول تبدیل شده و کشورهای مختلف با توجهات حقوقی از آن استفاده می‌کنند. این امر منجر به تضعیف جدی قواعد حقوقی در این حوزه می‌شود و علاوه بر آن می‌تواند اختلافات و تصادم کشورها با یکدیگر را تشدید کند، زیرا کشورها نسبت به مرزهای سرزمینی و حریم هوایی خود و نقض آن از طرف هر کشور و با هر توجیهی که باشد حساسند و با آن مقابله می‌کنند.

پیامد فرامرزی حقوق داخلی: قانون مصونیت دولت‌های خارجی در ایالات متحده

بر پایه اصلی دیرپا در حقوق بین‌الملل عرفی، دولت‌های مستقل و حاکم، حق دارند فارغ از تعرض و دخالت دولتهای دیگر، حکمرانی و اعمال صلاحیت کنند. این اصل که به معنی عدم توانایی هیچ دولتی برای به محاکمه کشاندن دولتی دیگر بوده و از اصل قدیمی «برابرها را بر یکدیگر سلطه‌ای نیست» ناشی شده است، «مصونیت قضایی دولت‌ها» خوانده می‌شود که با پیدایش حقوق بین‌الملل به این نظام حقوقی راه یافته و مبنایی عرفی به دست آورده است. به موجب اصل مصونیت، یک دولت توسط دادگاه‌های دولتی دیگر مورد رسیدگی یا محاکمه قرار نخواهد گرفت. به بیان دیگر، «مصونیت دولت در حقوق بین‌الملل به قواعد و اصولی حقوقی اشاره دارد که بنا بر آن، دولت خارجی از اعمال صلاحیت (قدرت‌های قضایی، تقنینی و اجرایی) دولتی دیگر در امان خواهد بود». به طور کلی مصونیت قضایی دولت، در مفهوم کلاسیک یعنی اینکه یک دولت نمی‌تواند بدون رضایت خود، نزد دادگاه‌های دولتی دیگر، طرف دعوا قرار گیرد و این

اصل، کلیه اعمال دولت را در بر خواهد گرفت. اما در مفهوم نوین آن، مصونیت تنها در مورد اعمال حاکمیتی یا عمومی قابلیت اجرا دارد و در خصوص اعمال تصدی‌گری یا خصوصی اجرا نمی‌شود (حبیبی مجنده و دیگران، ۱۳۹۳: ۶۸).

ولی در ایالات متحده آمریکا قانون مصونیت‌های دولت خارجی در سال ۱۹۷۶ به وجود آمد که در آن اراده کنگره در محدود نمودن مصونیت، پیداست. این قانون به دادگاه‌ها اجازه می‌داد که به پرونده‌های مطروحه علیه دول خارجی رسیدگی کنند. قانون مزبور مقرر می‌دارد که دولتهای خارجی و تقسیمات سیاسی فرعی و نهادها یا عوامل آنها از صلاحیت محاکم آمریکا در امان خواهند بود، به استثنای موارد مندرج در بخش ۱۶۰۵ تا ۱۶۰۷ این قانون. این استثنائات از جمله شامل مواردی می‌شود که دولت خارجی از مصونیت خود به طور صریح یا ضمنی صرف‌نظر کرده باشد؛ یا در مواردی که دعوا مبتنی بر فعالیت‌های تجاری دول خارجی در ایالات متحده باشد و همچنین در خصوص فعل یا ترک فعل منتهی به شبه جرمی که دولت خارجی یا مأمور رسمی آن در ایالات متحده مرتکب شده باشد. علاوه بر موارد مندرج در بخش ۱۶۰۵، در بخش ۱۶۰۷ دعوی متقابل، دولت خارجی نیز به این استثنائات افزوده شد. این قانون، در سال ۱۹۹۶ اصلاح شد و استثنائاتی افزون بر آنچه در قانون ۱۹۷۶ بر شمرده شده بود، برای مصونیت دولت خارجی رقم خورد. در نهایت در سال ۲۰۰۸، با تصویب قانون مجوز دفاع ملی آمریکا، قانون ۱۹۹۶ و سایر قوانین مرتبط قبلی، نسخ و قانون جدید حاکم شد. اصلاحات مربوط به اصل مصونیت نیز در قالب الحاقیه‌ای به این قانون جدید تصویب شد (حبیبی مجنده و دیگران، ۱۳۹۳: ۷۱). ایالات متحده آمریکا در سال ۲۰۰۸ با تصویب قانونی با عنوان «قانون مجوز دفاع ملی آمریکا برای سال مالی ۲۰۰۸»، «قانون مصونیت دولتهای خارجی» مصوب ۱۹۷۶ را که در سال ۱۹۹۶ نیز دست به اصلاح آن زده بود، دچار دگرگونی‌هایی کرد. مهم‌ترین تغییری که قانون اخیر نسبت به اسلاف خود داشت، افزودن قید دولت‌های حامی تروریسم به استثنائات اصل مصونیت بود (حبیبی مجنده و دیگران، ۱۳۹۳: ۶۹).

به طور خلاصه در مورد قانون ضد تروریسم در آمریکا باید چنین بیان کرد که استثنای تروریسم بر قانون مصونیت دول خارجی ایالات متحده بدو به عنوان جزیی از قانون الزام به جبران خسارت زیان دیده (۱۹۹۶) مطرح شد که خود بخشی از قانون کلی‌تر مقابله با تروریسم و مجازات

مؤثر مرگ (۱۹۹۶) بود. این استثنا مجوزی برای طرح دعوا علیه برخی دولت‌های خارجی است که از تروریسم منجر به لطمات جسمی و جانی حمایت کرده‌اند (خلف رضایی، ۱۳۹۴: ۱۲۲). به موجب قانون مذکور، یک دولت خارجی که در یک دعوی جبران خسارت مالی (جبران تقویم شده به پول) ناشی از عمل شکنجه، قتل فرا قضایی، عملیات خرابکارانه هواپیمایی، گروگانگیری یا پشتیبانی مادی و (تأمین) منابع چنین اقدامی ناحیه یک مأمور رسمی، کارمند یا کارگزار آن دولت خارجی که در سمت رسمی، کاری یا کارگزاری خود صورت داده است، خواننده و طرف دعوا قرار گرفته باشد، دارای مصونیت نیست؛ هرگاه چنین اعمالی توسط کارمندان یا کارگزاران آن دولت در سمت رسمی و شغلی آنان صورت گرفته باشد. البته این مقررہ عمومیت ندارد و تنها ناظر به دولت‌هایی است که در زمان اعمال مورد بحث توسط وزارت امور خارجه به عنوان دولت‌های به اصطلاح حامی تروریسم شناخته شده باشند (خلف رضایی، ۱۳۹۴: ۱۲۳). البته مشروط بر اینکه خواهان یا قربانی در زمان بروز این اعمال تبعه ایالات متحده بوده و وزارت خارجه نیز دولت خارجی را به عنوان دولت حامی تروریسم معرفی نماید.^۱ سایر مقررات، اسباب طرح دعوی در این قضایا را مشخص می‌کنند (ظاهری، ۱۳۸۳: ۱۴۷). این رویکرد با تصویب «اصلاحیه فلاتو» دنبال شده و با تصویب قانون مجوز دفاع ملی در ژانویه ۲۰۰۸ به اوج خود رسیده و بر این اساس، حق طرح دعوا علیه دولت‌های حامی تروریسم و امکان اجرای حکم صادره علیه اموال آنان تسهیل شده و در عین حال، قلمرو شکات و افراد مدعی ضرر و زیان افزایش یافته است (خلف رضایی، ۱۳۹۴: ۱۲۳).

از زمان تصویب این قانون آرای متعددی در دادگاه‌های ایالات متحده علیه کشورهای دیگر مخصوصاً دولت‌های کوبا و ایران صادر شده و شکایات متعدد دیگری نیز علیه دولت‌های عراق، لیبی و سوریه ثبت شده است. نظر به ارتباط موضوع به طور خلاصه به قضایای مربوط به موارد اشاره می‌شود (ظاهری، ۱۳۸۳: ۱۴۸). ایران در ۱۹ ژانویه ۱۹۸۴ توسط وزارت امور خارجه آمریکا، دولتی حامی تروریسم شناخته شد و قوانین یاد شده، مجوز طرح دعاوی بسیار و صدور احکامی هنگفت علیه این کشور فراهم آمد. عمده آرای صادره علیه جمهوری اسلامی ایران به دلیل

۱. در حال حاضر در این فهرست، نام دولت‌های کوبا، ایران، سودان و سوریه دیده می‌شود. کشورهایی که سابقاً در این فهرست بوده و اکنون حذف شده‌اند، عبارت‌اند از: عراق، افغانستان، یمن جنوبی و لیبی.

حمایت ایران از گروه‌های جهادی و مقاومت و به طور خاص حزب الله بوده است (خلف رضایی، ۱۳۹۴: ۱۲۴). در انفجار مقر تفنگداران دریایی آمریکا در بیروت (۱۹۸۳) که به کشته شدن ۲۴۰ خدمه کاپیتان پترسون منجر شد، دعوایی علیه ایران با ادعای مشارکت ایران در این واقعه اقامه شد. در می ۲۰۰۳ در دعوایی که توسط بستگان ۲۴۱ خدمه‌ای که در این واقعه جان باخته بودند، طرح شده بود، قاضی رویس لمبرت اعلام کرد که جمهوری اسلامی ایران (به دلیل حمایت از حزب الله) مسئول حمله ۱۹۸۳ است. بر این اساس، ایران در سال ۲۰۰۷ به پرداخت ۶۵-۲ میلیارد دلار غرامت محکوم شد. از دعوای قابل تأمل دیگر در محاکم ایالات متحده می‌توان به شکوائیه‌ای که علیه جمهوری اسلامی به دلیل دخالت در حوادث ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ اقامه شد، اشاره کرد. پیرو دعوای مذکور، در دسامبر ۲۰۱۱ یک دادگاه بخش منهن اظهار داشت که ایران و حزب الله به طور مادی و مستقیماً از حملات القاعده در واقعه مورد بحث حمایت کرده‌اند. متعاقباً قاضی فدرال، فرانک ماس، القاعده و ایران را مسئول حملات یازدهم سپتامبر ۲۰۰۱ شناخت و حکم به پرداخت ۶ میلیارد دلار غرامت به ۱۱۰ بازمانده و وارث ۴۷ قربانی داد (خلف رضایی، ۱۳۹۴: ۱۲۴-۱۲۵).

در این راستا می‌توان به موارد دیگری نیز اشاره کرد. به طور مثال در ۲۴ فوریه ۱۹۹۶ نیروی هوایی کوبا دو هواپیمای غیرنظامی و غیرمسلح ایالات متحده آمریکا را در آبهای بین‌المللی مورد اصابت قرار داد و در اثر آن همه چهار سرنشین هواپیما فوت کردند که سه تن از قربانیان این حادثه از اتباع آمریکا بودند. در ۱۷ دسامبر ۱۹۹۷ خانواده این سه قربانی آمریکایی برای به دست آوردن حکمی علیه دولت کوبا به مبلغ تقریبی ۱۸۷۰ میلیون دلار آمریکا به عنوان خسارت جبرانی و تنبیهی طرح دعوی نمودند (ظاهری، ۱۳۸۳: ۱۴۸). در وضعیت کنونی اولاً به دلیل رویه قانونی و قضایی دولت ایالات متحده، ثانیاً به دلیل سکوت سایر دولت‌ها نسبت به اعمال و اجرای این قانون و ثالثاً به دلیل جو عمومی بین‌المللی علیه تروریسم می‌توان اینچنین نتیجه گرفت که اعمال صلاحیت بر دولت‌های خارجی در موارد مرتبط با تروریسم بین‌المللی به صورت بالقوه می‌تواند استثنایی جدید بر قاعده مصونیت دولت تلقی گردد (ظاهری، ۱۳۸۳: ۱۲۰). بنابراین می‌توان مشاهده کرد که چطور قانونی که در داخل یک کشور منعقد می‌شود اثرات فرامرزی می‌یابد و می‌توان به عنوان یک قاعده حقوقی ورای مرزهای کشوری که در داخل آن قانون را شکل داده

است جریان یابد. مسلم است که گسترش این رویه و انجام آن از سوی سایر کشورها، تضعیف جدی قواعد حقوقی این حوزه را به دنبال دارد و اگر هر کشوری بر مبنای قواعد داخلی و آرای محاکم داخلی خود اقدام کنند، حقوق بین‌الملل موضوعیت خود را از دست داده و مفاهیمی مانند جامعه بین‌المللی و همکاری‌های بین‌المللی نیز بی‌معنی خواهد شد.

تفسیر قواعد حقوقی بین‌المللی توسط ایالات متحده آمریکا

امروزه، حقوق بین‌الملل صرفاً به تنظیم روابط دولت‌ها نمی‌پردازد و حقوق زیادی را برای اشخاص نیز به رسمیت شناخته است. با وجود این، متناسب با اعطای این حقوق، سازوکار اجرای آنها در سطح بین‌الملل ایجاد نشده است. جامعه بین‌الملل به علت وجود آنارشی، ساختار نامتمرکز دارد و در فقدان عوامل اجرایی مرکزی، حقوق بین‌الملل به شدت متکی به اقدامات نهادهای حقوق داخلی است. از این میان، دادگاه‌های داخلی کشورها از بهترین ابزارهای اجرای حقوق بین‌الملل هستند. دستگاه قضایی مستقل از قوه مجریه که از استانداردهای بین‌المللی برخوردار باشد، مسلماً مرجع خوبی برای تفسیر، اجرا و توسعه حقوق بین‌الملل است (ایزدی، ۱۳۹۴: ۴۹۷).

امروزه از محاکم داخلی به کرات خواسته می‌شود تا موضوعات حقوق بین‌الملل را بررسی کنند. این امر طبیعتاً نتیجه این تحول است که حقوق بین‌الملل به مسائلی می‌پردازد که سابقاً توسط حقوق داخلی تنظیم می‌شد و مجموعه‌ای از حقوق بین‌المللی را برای اشخاص به رسمیت شناخته است که به طور طبیعی مایلند دعاوی خود را نزد دادگاه‌های داخلی مطرح نمایند (ایزدی، ۱۳۹۴: ۴۹۸). دادگاه طی تصمیم‌گیری تنها اختلاف را حل و فصل می‌کند، بلکه به توسعه حقوق نیز کمک می‌کند. از آنجایی که هر هنجاری قابلیت چندین تفسیر را دارد کاربست آن از سوی قاضی در اختلاف مطروحه به انتخاب یکی از تفاسیر منتهی می‌شود. بدین ترتیب تصمیمات دادگاه‌ها صرفاً جنبه اعلامی ندارد، بلکه در سطحی نازلتر جنبه ایجاد دارد. این روشی است که به واسطه آن حقوق توسعه می‌یابد و دادگاه‌ها عاملان این توسعه هستند (ایزدی، ۱۳۹۴: ۵۲۲).

تفسیر قاعده حقوقی منع شکنجه عاملان اقدامات تروریستی توسط ایالات متحده

برخی دولتهای قدرتمند همواره برآنند تا با ترجیح ارزشها و هنجارهای برخاسته از نظام حقوقی داخلی خود، در مواردی که حقوق بین‌الملل را مغایر منافع خویش ارزیابی می‌کنند، هنجارهای خود را حاکم نمایند. پیشینه عملکرد آمریکا نیز حکایت‌گر آن است که در موارد متعددی کوشیده تا قواعد استثنایی و خاص خود را حاکم نماید (زمانی و برلیان، ۱۳۹۹: ۹۵). آمریکا در زمینه داخلی کردن قواعد حقوق بین‌الملل^۱ در نظم داخلی با احتیاط عمل می‌کند و قائل به برتری قواعد داخلی است. همچنین دادگاه‌های ایالات متحده در برابر پذیرش قابل اجرا بودن قوانین بین‌المللی یا احکام دادگاه‌های بین‌المللی در نظم حقوقی داخلی مقاومت نشان داده‌اند (Pollack, 2016: 882). البته نقش دادگاه‌های داخلی در توسعه حقوق بین‌المللی به مشارکت در شکل‌گیری حقوق بین‌الملل عرفی محدود نمی‌شود و تصمیمات محاکم یکی از مؤلفه‌های تفسیر معاهدات نیز به حساب می‌آید. مطابق بند ۳ ماده ۳۱ کنوانسیون حقوق معاهدات، رویه بعدی دولت‌های طرف معاهده از مبانی تفسیر معاهدات است و تصمیمات دادگاه‌های داخلی در موضوعات حقوق بین‌الملل نشانه‌ای از رویه دولت محل دادگاه است. بدین ترتیب تصمیمات محاکم کشورهای طرف معاهده «رویه بعدی» آنها محسوب می‌شود که از معیارهای تفسیر معاهدات است. این رویه بعدی مبین توافق دولت‌ها روی تفسیر است و آستانه این توافق رویه مشترک و مستمر است و لازم نیست همه دولت‌های طرف معاهده در این رویه دخیل باشند. کافی است برخی دولت‌ها این رویه را شکل دهند و دیگر دولت‌ها با این رویه موافقت کنند یا با آن مخالفت نکنند (ایزدی، ۱۳۹۴: ۵۲۲).

مسئله‌ای که ایالات متحده آمریکا با آن دست به گریبان بود مربوط می‌شد به زندان ابوغریب و گوانتانامو که در آن مجرمین زیادی مخصوصاً متهمان و مجرمان اقدامات تروریستی نگهداری می‌شوند. همیشه این اتهام در مورد آمریکا وجود داشت که بدون توجه به قواعد حقوقی بین‌المللی در مورد بازداشت‌های خودسرانه و کنوانسیون‌های بین‌المللی منع شکنجه، اقدام به شکنجه و گرفتن اقرار از متهمان می‌کرد. ایالات متحده در پی حل این مسئله دست به تفسیر قاعده منع شکنجه زده است. در این رابطه دادگاه‌های آمریکایی اینطور استدلال کرده‌اند که در مورد جرایم

۱. فرایندی که به موجب آن هنجارها و قواعد حقوقی بین‌المللی در نظم حقوقی داخلی گنجانده شده است.

تروریستی این قاعده قابل اعمال نیست. زیرا امنیت و جان انسان‌های زیادی بسته به اعتراف این مجرمان است.

ولی باید به این مسئله توجه کرد که حق انحراف و تخطی از مقررات حقوق بشر در زمان خطر عمومی فوق‌العاده، حربه‌ای نیست که اجرای هر تعهد بین‌المللی دولت در زمینه حقوق بشر را متوقف نماید. شماری از قواعد حقوق بشر از اعتباری مطلق برخوردار بوده و تحت هیچ شرایطی اجرای آنها تعطیل‌بردار نیست. بند ۲ ماده ۴ میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی، بند ۲ ماده کنوانسیون اروپایی حقوق بشر و بند ۲ ماده ۲۷ کنوانسیون آمریکایی حقوق بشر شماری از قواعد حقوق بشر از جمله حرمت حیات، ممنوعیت شکنجه، عطف بمسابق نشدن قوانین کیفری و حق آزادی فکر، وجدان و مذهب را در زمره حقوقی قرار داده‌اند که در وضعیت عمومی اضطراری نیز قابل تعلیق نیستند و باید به اجرا گذاشته شوند (زمانی، ۱۳۸۵: ۵۳). یادآوری می‌شود که ماده ۱۰۳ منشور ملل متحد نیز صحبت از اولویت تعهدات منشور نسبت به تعهدات ناشی از معاهدات دیگر می‌کند. در این خصوص حقوقدانان معتقدند که منظور از ماده ۱۰۳ صرفاً تعهدات ناشی از معاهدات است و قواعد آمره و حقوق عرفی بین‌الملل را شامل نمی‌شود. و قواعد آمره نیز منزلتی فراتر از آن دارد که اصولاً مورد نقض قرار گیرد. منع بردگی، منع شکنجه، منع جنایات جنگی و ... جزو قواعد آمره محسوب می‌شوند. شمول ماده ۱۰۳ برخی از حقوقدانان معتقدند که ایجاد صلح و امنیت بین‌المللی و موقعیت خاص منشور باعث می‌گردد که تعهدات غیر معاهده‌ای را نیز شامل شود. قدر مسلم آنکه تعهدات مستقیم ناشی از منشور با تعهدات کنوانسیونهای بین‌المللی و حقوق بین‌الملل عرفی که منشور در مقدمه آن را مورد شناسایی قرار داده است، و نیز قواعد آمره نمی‌توانند تناقضی داشته باشند. اصولاً منشور برای تأکید بر حقوق و تکالیف ناشی از حقوق عرفی و قواعد آمره تدوین شده است (نوع پرست، ۱۳۹۰: ۱۰).

بنابراین هیچ دولتی نمی‌تواند تحت لوای مبارزه با تروریسم حرمت حیات افراد را نادیده بگیرد، به اعمال شکنجه، رفتارها و قوانین غیر انسانی و موهن مبادرت ورزد و یا قوانین کیفری خود را عطف به ماسبق نماید. ممنوعیت شکنجه بخشی از حقوق بین‌الملل عرفی و دارای وضعیت قاعده آمره است. این امر هرگونه تمایز میان موارد مختلف شکنجه بر اساس انگیزه و هدف

شکنجه‌گر، مقام و سمت وی، یا نتایج احتمالی حاصل از آن را منتفی می‌سازد. به دیگر سخن «موفقیت بازجویی نمی‌تواند در گرو نادیده گرفتن سلامتی جسمی و یا روانی افراد قرار گیرد». همانگونه که اندک صبحی پس از حملات تروریستی ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱، کمیته منع شکنجه سازمان ملل متحد خاطر نشان ساخته است که قطعنامه ۱۳۷۳ شورای امنیت که ضرورت مبارزه با تهدیدات ناشی از اعمال تروریستی را با «تمام وسایل و امکانات» مقرر داشته است، باید در پرتو ممنوعیت شکنجه مطمح نظر واقع شود (زمانی، ۱۳۸۵: ۵۴).

به طور خلاصه برهان اصلی نظرات و توصیه‌های مذکور اثبات عدم قابلیت کاربرد مقررات بین‌المللی بود و اینکه آنها بی‌ربط و یا غیر قابل اجرا می‌باشند. لذا توصیه می‌شد که رویه‌های بازجویی باید بدون توجه به محدودیت‌های ناشی از تعهدات بین‌المللی که بر ایالات متحده بار می‌شود تعریف و تبیین گردد، یعنی تا آنجا که عمل و رویه بازجویان با حقوق ایالات متحده منطبق باشد کافی است. این توصیه‌ها، عبارات روشن کنوانسیون ۱۹۸۴ منع شکنجه و سایر معاهدات و مقرراتی را که ایالات متحده را متعهد می‌ساخت نادیده می‌انگاشت (ساندرز، ۱۳۸۸: ۳۷۸). طبق حقوق بین‌الملل مهم نیست که شخص دستگیر شده تبهکار است یا یک رزمنده محارب، یا یک رزمنده قانونی یا یک رزمنده غیر قانونی، یا یک جنگجوی القاعده یا یک پیمانکار خصوصی آمریکایی، وی نمی‌بایست شکنجه گردد و نباید تحت سایر اعمال وحشیانه، غیر انسانی یا رفتار موهن قرار گیرد. اگر چنین شود مرتکب آن اعمال باید به موجب قانون کیفری مجازات گردد و هر شخصی که تهدید به شکنجه می‌کند، یا همدست بوده یا در شکنجه مشارکت دارد، با او نیز باید به عنوان یک تبهکار رفتار شود (ساندرز، ۱۳۸۸: ۳۸۱).

ولی ادعای مبارزه با تروریسم منجر به تفسیر این قاعده حقوقی به زیان متهمان پرونده‌های تروریستی شده است. در این مورد ایالات متحده با تفسیر خود از حقوق بین‌الملل، در واقع، قصد دارد به وضع مقررات جدید جهانی بپردازد. می‌توان گفت ایالات متحده می‌تواند به منظور دستیابی به اهداف مهمتر، که همانا مبارزه با تروریسم بین‌المللی است، قواعد محرز حقوق بین‌الملل را نادیده بگیرد. و این مهم هم در سایه قدرت و پشتوانه توانمندی‌های ایالات متحده در زمینه‌های مختلف قابلیت اجرا و اعمال دارد. البته با تمام معایبی که در این قضیه نهفته است، به نظر

می‌رسد این اقدامات آمریکا باعث می‌شود که متهمان به اقدامات تروریستی همواره در ذهن داشته باشند که مصون از شکنجه و مجازات نیستند و این مسئله شاید بتواند به عنوان عاملی پیشگیرانه در انجام اقدامات تروریستی محسوب شود.

نتیجه‌گیری

آنچه باعث شد که پژوهش حاضر دوره بعد از ۱۹۴۵ را دوره مدرن حقوق بین‌الملل بداند، مسئله وابستگی متقابل جهانی و اهمیت یافتن افکار عمومی و همچنین نهادهای بین‌المللی و نقش پیدا کردن کشورهای ضعیفتر در ایفای نقش در تحولات حقوق بین‌الملل است. زیرا در این دوره نهادهای بین‌المللی از جمله سازمان ملل متحد و رژیم‌های بین‌المللی نقش حیاتی دارند و از عضویت اغلب کشورهای جهان برخوردار می‌باشند. ولی این مسئله باعث نشده است که از نقش قدرت و سیاست قدرتهای بزرگ در راستای منفعت‌طلبی خود و استفاده ابزاری از نهادها، رژیمها و حقوق بین‌الملل کاسته شود. نواقع گرایان با تحلیلی که از وضعیت آنارشی و ساختار نظام بین‌الملل ارائه می‌دهند همواره بر نقش قدرت و توان قدرتهای بزرگ برای نادیده گرفتن نهادها و قواعد حقوقی بین‌المللی سخن به میان می‌آورند. در این میان اگرچه یک نوع نظم که مبتنی بر هژمونی‌گرایی است می‌باید برای تثبیت امور، کاستن از هزینه‌ها و مشروعیت دادن به اقدامات خود به رژیمها، نهادها و حقوق بین‌الملل احترام بگذارد، ولی هرگاه هژمون احساس کند که منافع خود اولویت دارد، اقداماتی در جهت منافع خود و به زیان حقوق بین‌الملل انجام می‌دهد. بر مبنای تحلیل نواقع گرایان رقابت برای کسب قدرت و منفعت بیشتر همواره وجود دارد، و همکاری قدرتهای بزرگ با یکدیگر نیز در راستای منافع آنهاست. در این میان هژمون برخلاف سایر قدرتها که توانایی اندکی برای اقدامات یکجانبه دارند، قدرت و ظرفیت کافی برای یکجانبه‌گرایی در عرصه نظام بین‌الملل را داراست و حقوق بین‌الملل نمی‌تواند مانعی در این راستا محسوب شود. رویکرد یکجانبه‌گرایی نیز از جانب هژمون، در قالب عرف، تفسیر قوانین، و قوانین داخلی با آثار فرامرزی مورد توجه قرار گرفته است. هژمون به دلیل گستردگی منافع، و حضور وسیع در سراسر جهان، متوجه مباحث نوین و بدیع نیز می‌باشد که نحوه مواجهه با آنها باعث می‌شود که در برخی

موارد به صورت یکجانبه عمل کند. به عنوان نمونه می‌توان مبارزه با اقدامات تروریستی را نام برد که در نحوه مواجهه با تروریسم از ابزارها و روش‌های جدید بهره گرفته شده است که به نوعی قواعد حقوق بین‌الملل را به چالش کشیده است. به عنوان نمونه ابداع رویکرد دفاع پیشدستانه، استفاده از پهپادها به منظور مبارزه با تروریسم، استفاده از شکنجه برای اقرار گرفتن از تروریست‌ها و سایر موارد، در حوزه‌هایی با موازین حقوق بین‌الملل مغایرت دارد. این اقدامات اگرچه در مواردی می‌تواند منجر به حمایت از قواعد حقوقی و مجازات متخلفین باشد، ولی از آنجا که ممکن است به صورت رویه‌ای یکجانبه برای سایر کشورها تبدیل شود، منجر به نادیده گرفتن قواعد عمومی و در نهایت تضعیف حقوق بین‌الملل می‌شود.

فهرست منابع

الف) منابع فارسی

- اس پیس، کلی کیت (۱۳۸۴). «سازمان‌های بین‌المللی»، ترجمه حسین شریفی طرازکوهی، تهران: میزان.
- امیریان، محمدباقر، سلیمی، صادق، محبی، محسن، عبداللهی، محسن (۱۴۰۰۹). «رویکرد دیوان بین‌المللی دادگستری در توسعه منابع حقوق بین‌الملل در پرتو ماده ۳۸ اساسنامه»، تحقیقات حقوقی آزاد، دوره چهاردهم، شماره ۵۲، صص ۲۴۹-۲۲۷.
- امینیان، بهادر، صانعیان، علی (۱۳۹۶). «دیپلماسی اجبارآمیز و حقوق بین‌الملل: با تأکید بر نقش شورای امنیت»، سیاست خارجی، سال سی و یکم، شماره ۲، صص ۳۱-۷.
- ایزدی، علی (۱۳۹۴). «نگاهی تطبیقی به اجرای حقوق بین‌الملل در محاکم ملی»، مطالعات حقوق عمومی، دوره ۴۵، شماره ۳، صص ۵۲۹-۴۹۷.
- بلدسو و بوسچک (۱۳۷۵). «فرهنگ حقوق بین‌الملل»، ترجمه بهمن آقایی، تهران: کتابخانه گنج دانش.
- بهزادی، حمید (۱۳۶۴). «اصول روابط بین‌الملل و سیاست خارجی»، تهران: نشر دهخدا.
- پوراحمدی، حسین، قنبری مزیدی، مقداد (۱۳۹۲). «عوامل بحران کارکرد سازمان ملل متحد»، سیاست خارجی، سال بیست و هفتم، شماره ۱، صص ۳۵۱-۳۲۸.
- جلالی، رضا (۱۳۸۸). «چیستی و مصادیق نظریه ثبات هژمونیک»، نشریه دانشنامه، دوره دوم، شماره ۷۳، صص ۷۷-۵۳.
- جمشیدی، محمد (۱۳۸۶). «نظام‌های بین‌الملل تک قدرت محور: تک قطبی، هژمونی، امپراطوری»، مطالعات راهبردی، دوره ۱۰، شماره ۳۸، صص ۸۰۶-۷۸۵.
- جوادی ارجمند، محمد جواد، قزل، بهروز (۱۳۹۶). «مبارزه با تروریسم: الزامات عملی و چالش‌های نظری»، فصلنامه سیاست، دوره ۴۷، شماره ۳، صص ۶۲۸-۶۱۱.
- حبیبی مجنده، محمد، حسینی آزاد، سیدعلی، رحیم خویی، الناز (۱۳۹۳). «نقد عملکرد ایالات متحده آمریکا در نقض مصونیت قضایی دولتها در آیین حقوق بین‌الملل و رأی ۲۰۱۲ دیوان بین‌المللی دادگستری»، مجله حقوقی بین‌المللی، شماره ۵۱، صص ۹۶-۶۷.
- خبیری، کابک، دربندی، مارال (۱۳۹۰). «حقوق بین‌المللی و مسئله تروریسم»، فصلنامه علوم سیاسی و روابط بین‌الملل، شماره ۱۷، صص ۱۷۸-۱۵۲.
- خلف رضایی، حسین (۱۳۹۴). «ظرفیت‌های حقوق بین‌الملل برای دفاع اقتصادی جمهوری اسلامی ایران در مقابل تحریم‌های ایالات متحده آمریکا»، آفاق امنیت، سال هشتم، شماره ۲۹، صص ۱۳۵-۱۱۵.
- دهشیار، حسین (۱۳۸۴). «هابزی‌های لیبرال در سیاست خارجی آمریکا و ترویج دموکراسی در خاورمیانه»، مطالعات خاورمیانه، سال دوازدهم، شماره ۱، صص ۳۰-۱.

- دهقانی فیروزآبادی، سیدجلال (۱۳۸۲). «تحول نظریه‌های منازعه و همکاری در روابط بین‌الملل»، نشریه پژوهش حقوق، شماره ۸، صص ۷۳-۱۱۶.
- رضائی، مسعود (۱۳۹۵). «شبیه‌سازی اقدام نظامی آمریکا علیه سوریه در چارچوب ملاحظات حقوق بین‌الملل»، مجله مطالعات حقوقی دانشگاه شیراز، دوره هشتم، شماره ۲، صص ۳۳-۲.
- زمانی، سید قاسم (۱۳۸۵). «جایگاه موازین بین‌المللی حقوق بشر در مبارزه با تروریسم»، مجله پژوهش‌های حقوقی، شماره ۸، صص ۶۶-۴۱.
- زمانی، سید قاسم، برلیان، پویا (۱۳۹۹). «آمریکایی‌سازی حقوق بین‌الملل و چالش‌های فراروی جامعه بین‌المللی: ترور هدفمند سردار قاسم سلیمانی»، پژوهش تطبیقی حقوق اسلام و غرب، شماره ۲، صص ۱۲۲-۹۱.
- ساندرز، فیلیپ (۱۳۸۸). «دنیای بی‌قانون، آمریکا، قانون‌گذاری جهانی و قانون‌شکنی»، ترجمه اصغر دستمالچی، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی.
- طلائی، فرهاد، زرنگار، احسان (۱۳۹۶). «پویایی قواعد حقوق بین‌الملل و امکان‌سنجی استفاده از هواپیماهای بدون سرنشین»، مجلس و راهبرد، سال بیست و چهارم، شماره ۹۱، صص ۶۸-۳۲.
- ظاهری، علیرضا (۱۳۸۳). «تحولات قاعده مصونیت دولت: تأثیر قانون صلاحیت دادگستری جمهوری اسلامی ایران و قانون مبارزه با تروریسم ایالات متحده آمریکا»، مجله حقوقی، نشریه دفتر خدمات حقوقی بین‌المللی جمهوری اسلامی ایران، شماره ۳۰، صص ۱۷۷-۱۱۹.
- عبدالله خانی، علی (۱۳۸۳). «نظریه‌های امنیت: مقدمه‌ای بر طرح ریزی دکترین امنیت ملی (۱)»، تهران: ابرار معاصر.
- عزیزی، ستار (۱۳۹۲). «جایگاه ماده ۱۰۳ منشور ملل متحد در حقوق بین‌الملل عام»، فقه و حقوق اسلامی، سال چهارم، شماره ۷، صص ۹۷-۱۱۲.
- عمویی، حامد، حسین‌خانی، الهام (۱۳۹۰). «دیدگاه‌های رهیافت‌های مختلف روابط بین‌الملل نسبت به مسئله صلح»، فصلنامه تخصصی علوم سیاسی، شماره ۱۴، صص ۱۷۲-۱۴۹.
- قاسمی، غلامعلی، ستایش‌پور، محمد (۱۳۹۹). «کاربست پهبادها در پهنه فراسرزمینی از نگاه حقوق بین‌الملل»، مطالعات بین‌المللی پلیس، دوره دهم، شماره ۳۷، صص ۱۱۵-۸۹.
- ماستاندونو، مایکل (۱۳۸۳). «هژمونی ناقص و نظم امنیتی در آسیا-اقیانوسه: در تنها ابرقدرت، هژمونی آمریکا در قرن ۲۱»، ترجمه عظیم فضلی‌پور، تهران: ابرار معاصر.
- مشیرزاده، حمیرا و هرمز جعفری (۱۳۹۰). «قدرت هژمون و دولت‌های انقلابی: مطالعه موردی آمریکا و جمهوری اسلامی ایران»، روابط خارجی، سال چهارم، شماره اول، صص ۷۸-۴۷.
- ملک‌محمدی، حمیدرضا (۱۳۸۰). «درآمدی بر حقوق بین‌الملل»، تهران: تیرازه.

موسی زاده، رضا (۱۳۹۵). «راهبرد نوین قانونگذاری در حقوق بین‌الملل با تأکید بر تحول مفهوم رضایت دولت‌ها: بررسی موردی توافق بین‌المللی ۲۰۱۵ پاریس»، پژوهش‌های روابط بین‌الملل، دوره نخست، شماره ۱۹، صص ۲۴۹-۲۷۷.

نژندی منش، هیبت‌الله (۱۳۸۶). «دفاع مشروع در رویه دیوان بین‌الملل دادگستری: تداوم یا توسعه»، مجموعه مقالات نقش دیوان بین‌المللی دادگستری در تداوم و توسعه حقوق بین‌الملل، انجمن ایرانی مطالعات سازمان ملل متحد.

نوع‌پرست، زهرا (۱۳۹۰)، «حیطه تعهدات ناشی از منشور ملل متحد: بازبینی مواد ۱۰۳ و ۲۵»، فصلنامه علوم سیاسی، شماره ۱۶، صص ۲۸-۵.

وکیل، امیرساعد و دیگران (۱۳۸۹). «مروری بر مکاتب فلسفی حقوق بین‌الملل»، تهران: میزان. (ب) منابع انگلیسی

Baker, Roozbeh (2010). "Customary International Law in the 21st Century: Old Challenges and New Debates", The European Journal of International Law, Vol. 21 No. 1, pp: 173-204.

Dunoff, Jeffrey (2000). "International legal scholarship at the millennium", Chicago Journal of International Law, Vol. 85: pp: 66-82.

Henson, Raymond Scott (2005). Law and order in the international community: the impact of international law on interstate relations, MSc Thesis, Vanderbilt University, New Yourk, available at: <https://ir.vanderbilt.edu/handle/1803/13707>.

Krisch, Nico (2005). "International law in times of hegemony: unequal power and the shaping of the international legal order", The European Journal of International Law, Vol. 16, No 3, pp: 369-408.

Oshiba, Ryo (2015). "International Regimes", Government and Politics, Vol. II, pp: 1-4.

Ozkan, ryan & Cem Cetin, Hakan (2016). "The Realist and Liberal Positions on the Role of International Organizations in Maintaining World Order", European Scientific Journal, Vol.12, No.17, pp: 85-96.

Pickering, heath (2014). "Why Do States Mostly Obey International Law?", E-International Relations, available at: <https://www.e-ir.info/2014/02/04>.

Pollack, Mark A (2016). " Who supports international law, and why? The United States, the European Union, and the international legal order", I•CON, Vol. 13, No. 4, pp: 873-900.

Ryan J. Vogel (2010). "Drone Warfare and the Law of Armed Conflict", DENV. J. INT'L L. & POL'Y, Vol 39, pp:101-138.

- Simpson, Gerry (2000). "The situation on the international legal theory front: the power of rules and the rule of power", *European Journal of International Relations*, Vol, 11, No 2, pp: 439-464.
- Sornarajah, M (2006). "Power And Justice: Third World Resistance In International Law", *Singapore Year Book of International Law and Contributors*, Available At: <http://www.commonlii.org/sg/journals/SGYrBkIntLaw/2006/4.pdf>.
- Vlaun, mark (2011). "dron wars: the legal framework for remote warfare", *FAOA journal of international Affairs*, Vol. 15, No. 3, pp: 1-26.

